



منبر مکتوب :

گرامات حضرت معصومه (س)

منبع :

<http://www.talabeyar.ir>

عنایت حضرت به زوار مرقدش

آقای شیخ عبد الله موسیانی نقل کردند از حضرت آیت الله مرعشی نجفی: که شب زمستانی بود که من دچار بی خوابی شدم؛ خواستم حرم بروم، دیدم بی موقع است، آمدم خوابیدم و دست خود را زیر سرم گذاشتم که اگر خوابم برد خواب نمانم، در عالم خواب دیدم خانمی وارد اطاق شد ((که قیافه او را به خوبی دیدم ولی آن را توصیف نمی کنم)) به من فرمود: سید شهاب! بلند شو و به حرم برو؛ عده ای از زوار من پشت در حرم از سرما هلاک می شوند، آنها را نجات بده.

ایشان می فرمایند: من به طرف حرم راه افتادم، دیدم پشت در شمالی حرم (طرف میدان آستانه) عده ای زوار اهل پاکستان یا هندوستان (با آن لباسهای مخصوص خودشان) در اثر سردی هوا پشت در حرم دارند به خود میلرزند، در را زدم، حاج آقا حبیب (که جزء خدام حضرت بود) با اصرار من در را باز کرد، من از مقابل و آنها هم پشت سر من وارد حرم شدند و آنها در کنار ضریح آن حضرت مشغول زیارت و عرض ادب بودند؛ من هم آب خواستم و برای نماز شب و تهجد وضو ساختم.

عنایت حضرت به زائر برادر

آقای شیخ عبد الله موسیانی نقل می کند: که ما عازم مشهد مقدس بودیم در حالی که در آنجا به جهت جمعیت زیاد زوار، منزل به سختی پیدا می شد. من با اطلاع از این جهت به حرم حضرت معصومه علیها السلام مشرف شدم و خیلی خودمانی گفتم: بی بی جان ما عازم زیارت برادر شماییم، خودتان عنایتی بفرمایید. ما عازم مشهد شدیم، دیدیم منزل بسیار کمیاب است نزدیک حرم از تاکسی پیاده شدیم، ناگهان دیدم جوانی از داخل کوچه به

طرف من آمد و به من گفت: منزل می خواهید؟ گفتم: بله، گفت دنبال من بیا با او رفتم مرا داخل خانه اش برد، اطاف بزرگ و خوبی را به ما داد، ما وقتی در آنجا مشغول جابجایی وسایل بودیم، خانم ایشان ما را برای نهار دعوت کرد، بعد از تشریف به حرم و زیارت و نماز، نهار را با آنها خوردیم.

صبح روز بعد، خانم از ما سوال کرد: شما چند روز در اینجا هستید؟ گفتم ده روز. گفت ما به تهران می رویم، این کلید خانه، هر وقت که خواستید بروید، کلید را بدهید به همسایه ما آقای رضوی (یا رضوانی).

گفتم کرایه منزل چه می شود؟ گفت ما صحبت آن را کرده ایم.

ما خیال کردیم مقصود ایشان صحبت درباره کرایه است با آقای که بنا شد کلید را به او بدهیم.

چند روزی گذشت کسی آمد در خانه و گفت: من رضوی (یا رضوانی) هستم، شما هر وقت که خواستید به قم بروید، کلید را پشت آینه داخل اطاق بگذارید و در منزل را ببندید و بروید.

گفتم: کرایه چه می شود؟ گفت درباره کرایه با من صحبتی نکردند. ده روز ما تمام شد، خواستیم برگردیم، دیدیم بلیط ماشین را باید چند روز پیش تهیه می کردیم و الان تهیه بلیط امکان ندارد، خیلی ناراحت بودیم که من از صاحب ماشینی (که در نزدیک منزل ما، ماشین خودش را پارک می کرد و در مسیر ((تهران - مشهد)) مسافر جا به جا می کرد) خواستم ما را هم با خودش تا تهران ببرد. او گفت: من فردا حرکت نمی کنم ولی فردا شما را به قم می فرستم؛ فردا ما را تا گاراژ ماشین برد و رفت به مسوول دفتر گفت: اینها از ما هستند و می خواهند به قم بروند، او هم موافقت کرد و در بهترین جای ماشین به ما تعداد صندلی مورد نیازمان را داد و ناباورانه ((بی بی)) وسیله برگشت مان را هم مانند ((منزل در مشهد)) فراهم کرد. (کرامات نقل شده از آشفای طلبه جوان نخبوانی قای شیخ عبد الله موسیانی توسط واحد سمعی، بصری حرم ضبط صوتی، تصویری شده است.

شفای طلبه جوان نخبوانی

حضرت آیت الله مکارم شیرازی ((دام ظلّه)) می فرماید: بعد از فروپاشی شوروی سابق و آزاد شدن جمهوریهای مسلمان نشین (و از آن جمله جمهوری نخبوان) مردم شیعه نخبوان تقاضا کردند، که عده ای از جوانان خود را به حوزه علیمه قم بفرستند تا برای تبلیغ در آن منطقه تربیت شوند. مقدمات کار فراهم شد و استقبال عجیبی از این امر به عمل آمد. از بین (سیصد نفر داوطلب) پنجاه نفری که معدل بالایی داشتند و جامعترین آنها بودند برای اعزام به حوزه علمیه قم انتخاب شدند. در این میان جوانی - که با داشتن معدل بالا، به سبب اشکالی که در یکی از چشمانش وجود داشت انتخاب نشده بود - با اصرار فراوان پدر ایشان، مسوول مربوطه ناچار از قبول ایشان شد، ولی هنگام فیلمبرداری از مراسم بدرقه از این کاروان علمی، مسوول فیلمبرداری دوربین را روی چشم معیوب این جوان متمرکز کرده و تصویر برجسته ای از آن را به نمایش گذاشت. جوان با دیدن این منظره بسیار ناراحت و دل شکسته می شود.

وقتی کاروان به قم رسید و در مدرسه مربوطه ساکن شدند این جوان به حرم مشرف شده و با اخلاص تمام

متوسل به حضرت می شود، و در همان حال خوابش می برد. در خواب عوالمی را مشاهده کرده و بعد از بیداری می بیند چشمش سالم و بی عیب است. او بعد از شفا یافتن به مدرسه برمی گردد، دوستان او با مشاهده این کرامت و امر معجزه آسا، دسته جمعی به حرم حضرت معصومه علیها السلام مشرف شده و ساعتها مشغول دعا و توسل می شوند. وقتی این خبر به نخجوان می رسد آنها مصرانه خواهان این می شوند که این جوان بعد از شفا یافتن و سلامتی چشمش به آنجا برگردد که باعث بیداری و هدایت دیگران و استحکام عقیده مسلمین گردد. (ضبط صوتی، تصویری این کرامت به نقل حضرت آیت الله مکارم ((دام ظلّه)) در واحد فرهنگی آستان موجود است.)

منبع فیض الهی

مرحوم محدث قمی می فرماید از بعض اساتید خود شنیدم که: مرحوم ملاصدرای شیرازی به خاطر بعضی مشکلات از شیراز به قم مهاجرت فرمود و در قریه کهک اقامت نمود؛ آن حکیم فرزانه هرگاه مطالب علمی بر او مشکل می شد به زیارت حضرت فاطمه معصومه می آمد و با توسل به آن بزرگوار مشکلات علمی بر ایشان حل می شد و از آن منبع فیض الهی مورد عنایت قرار گرفت. (فوائد الرضویه، ص ۳۷۹، با تصرف)

شفای مرد نصرانی

مرحوم محدث نوری نقل فرمودند: که در بغداد مردی نصرانی به نام ((یعقوب)) مبتلا به مرض استسقاء بود که از معالجه آن ناامید شده بودند و به طوری بدنش ضعیف شده بود که توان راه رفتن نداشت. او می گوید: مکرر از خدا مرگم را خواسته بودم تا آنکه در سال ۱۲۸۰ هـ ق در عالم خواب سید جلیل القدر نورانی را دیدم که کنار تختم ایستاده، و به من گفت: اگر شفا می خواهی باید به زیارت کاظمین بیایی. از خواب بیدار شدم و خوابم را به مادرم گفتم. مادرم که مسیحی بود گفت: این خواب شیطانی است. دو مرتبه خوابم برد. این مرتبه زنی را در خاب دیدم باچادر و روپوش که به من گفت: برخیز که صبح شد آیا پدرم با شما شرطنکرد که او را زیارت کنی و ترا شفا بخشد؟ گفتم پدر شما کیست؟ گفت: ((موسی بن جعفر)). گفتم شما کیستی؟ فرمود: من معصومه خواهر رضا هستم. از خواب بیدار شدم و متحیر بودم که به کجا بروم؛ به ذهنم آمد که به خدمت ((سید راضی بغدادی)) بروم. به بغدادی رفتم تا به در خانه او رسیدم، در زدم صدا آمد کیستی؟ گفتم: در را باز کن. همین که سیدصدایم را شنید به دخترش گفت: در را باز کن که یک نفر نصرانی است آمده مسلمان شود. وقتی بر او وارد شدم گفتم: از کجا دانستید که من چنین قصدی دارم؟ فرمود: جدم در خواب مرا از قضیه خبر داد. او مرا به کاظمین نزد شیخ عبدالحسین تهرانی برد؛ داستان خود را برایش گفتم، دستور دارد مرا به حرم مطهر حضرت کاظم علیه السلام بردند و مرا دور ضریح طواف دادند عنایتی نشد؛ از حرم بیرون آمدم احساس تشنگی کردم؛ آب آشامیدم، حالم منقلب شد و روی زمین افتادم، گویا کوهی بر پشتم بود و از سنگینی آن

راحت شدم. ورم بدنم از بین رفت و زردی صورتم به سرخی مبدل شد و دیگر اثری از آن مرض ندیدم. خدمت
شیخ بزرگوار رفتم و به دست ایشان مسلمان شدم... (دارالسلام، ج ۲، ص ۱۶۹)

شفای مفلوج

حجه الاسلام والمسلمین آقای شیخ محمود علی اراکی نقل کرد: که من خودم مکرر دیدم شخصی را که ((از پا عاجز و ناتوان بود که پاهایش جمع نمی شد و قسمت پایین بدن را روی زمین می کشید و با تکیه به دو دست حرکت می کرد)) از حالش پرسیدم اهل یکی از شهرهای قفقاز شوروی بود، گفت: رگهای پایم خشکیده است و قادر به راه رفتن نیستم؛ رفتم مشهد از حضرت رضا شفا بگیرم نتیجه ای نگرفتم؛ آمده ام اینجا (قم) انشاء الله شفا بگیرم.

در یکی از شبهای ماه رمضان بود، شنیدیم نقارخانه حرم (قبق معمول) به صدا درآمد و گفتند: بی بی شخص فلجی را شفا داده است؛ ما که بعداً با درشکه با چند نفر از همراهان به اراک می رفتیم در شش فرسخی اراک، همان شخص ناتوان را دیدم که با پاهای صحیح و سالم عازم کربلا است و معلوم شد که آن روز او بوده که شفا گرفته، او را به درشکه سوار کردیم و تا اراک همراه ما بود. (زندگانی حضرت معصومه، ص ۴۷، سید مهدی صفی).

شفای پادرد و تقدیر از عزاداری اهل بیت علیهم السلام

حضرت آیت الله حاج شیخ مرتضی حائری نقل فرمودند: که شخصی بود به نام آقا جمال، معروف به ((هژبر))، دچار پادرد سختی شده بود به طوری که برای شرکت در مجالس، بایستی کسی او را به دوش می گرفت و کمک می کرد، عصر تاسوعا آقای هژبر به روضه ای که در مدرسه فیضیه از طرف آیت الله حائری تشکیل شده بود، آمد. آقا سید علی سیف (خدمتگزار مرحوم آیت الله حائری) که نگاهش به او افتاد به او پرخاش کرد که: سید این چه بساطی است که ذرآورده ای، مزاحم مردم می شوی، اگر واقعا "سیدی برو از بی بی شفا بگیر. آقای هژبر تحت تاثیر قرار گرفت و در پایان مجلس به همراه خود گفت: مرا به حرم مطهر ببر، پس از زیارت و عرض ادب با دل شکسته حال توجه و توسلی پیدا کرد و سید را خواب ربود. در خواب دید کسی به او می گوید: بلند شو. گفت نمی توانم. گفته شد: می توای بلند شو و عمارتی را به او نشان داده و گفت:

این بنا از حاج سید حسین آقا است که برای ما روضه خوانی می کند، این نامه را هم به ده. آقای هژبر ناگهان خود را ایستاده دید که نامه ای در دست دارد و نامه را به صاحبش رساند و می گفت: ترسیدم اگر نامه را نرسانم دردپا برگردد و کسی از مضمون نامه مطلع نشد حتی آیت الله حائری، ایشان فرمودند: که از آن به بعد آقای هژبر عوض شد گوئی از جهان دیگریست و غالباً در حال سکوت و یا ذکر خدا بود. (مدرك سابق، ص ۴۵)

نجات گمشده و عنایت به زائرین

خادم و کلید دار حرم و مکبر مرحوم آقای روحانی (که از علمای قم و امام جماعت مسجد امام حسن عسکری علیه السلام بوده اند) می گوید: شبی از شبهای سرد زمستان در خواب حضرت معصومه علیها السلام را دیدم که فرمود: بلند شو و بر سر مناره ها چراغ روشن کن. من از خواب بیدار شدم ولی توجهی نکردم. مرتبه دوم همان خواب تکرار شد و من بی توجهی کردم در مرتبه سوختم حضرت فرمود: مگر نمی گویم بلند شو و بر سر مناره چراغ روشن کن! من هم از خواب بلند شده بدون آنکه علت آن را بدانم در نیمه شب بالای مناره رفته و چراغ را روشن کردم و بر گشته خوابیدم.

صبح بلند شدم و دربهای حرم را باز کردم و بعد از طلوع آفتاب از حرم بیرون آمدم با رفقایم کنار دیوار و زیر آفتاب زمستانی نشسته، صحبت می کردیم که متوجه صحبت چند نفر زائر شدم که به یکدیگر می گویند: معجزه و کرامت این خانم را دیدید! اگر دیشب در این هوای سرد و با این برف زیاد، چراغ مناره حرم این خانم روشن نمی شد ما هرگز راه را نمی یافتیم و در بیابان هلاک می شدیم.

خادم می گوید: من نزد خود متوجه کرامت و معجزه حضرت و نهایت محبت و لطف او به زائرینش شدم. (ودیعہ آل محمد، ص ۱۴، محمد صادق انصاری)

مبتلای به جنون

آقای میر سید علی برقی فرمودند: مردی اظهار می داشت که من در ایامی که سفیر ایران در عراق بودم، عیالم مبتلا به جنون شد به طوری که کند به پاهایش زدیم، روزی از سفارتخانه به منزل آمدم حال او را بسیار منقلب و آشفته دیدم، داخل اطاق مخصوص خود شدم و از همانجا متوسل شدم به مولا امیر المومنین علیه السلام و عرض کردم یا علی چند سال است که در خدمت شما هستم و غریب و تنهائیم شفای همسر را از شما می خواهم. همین طور در حال تحیر بودم که خدایا چه بکنم که یک مرتبه خادمه منزل دوید و گفت آقا بیایید، گفتم همسر فوت کرد؟ گفت: خیر بهتر شد. من باعجله نزد عیالم رفتم، دیدم با حال طبیعی نشسته، عیالم به من گفت: این چه وضع است، چرا به پاهای من کند زدید؟! برای او توضیح دادم بعد گفتم چه شد که شما یک مرتبه بهتر شدید؟ گفت: در همین ساعات خانم مجلله ای داخل اطاق شد گفتم شما کیستید؟ فرمود من معصومه دختر موسی بن جعفر علیه السلام هستم. جدم امیرالمومنین علی علیه السلام امر فرمودند من شما را شفا بدهم و شما خوب شدید... (بشاره المومنین، ص ۴۳، آشیخ قوام اسلامی جاسبی)

ضعف چشم

حاج آقا مهدی صاحب مقبره اعلم السلطنه (بین صحن جدید و عتیق) نقل کرده: که من چندی قبل به ضعف چشم مبتلا شدم، بعد از مراجعه به اطباء، اظهار داشتند که چشم شما آب آورده باید برسد تا آن را عمل کنیم. او می گوید: بعد از آن هر وقت که به حرم مشرف می شدم مختصری از گرد و غبار ضریح را به چشمانم می کشیدم و این عمل باعث شد که ضعف چشم من بر طرف شود به طوری که الان بدون عینک، قرآن و مفاتیح می

خوانم. (همان مدرک)

دختر لال

حجه الاسلام آقای حاج آقا حسن امامی چنین نوشته اند که: روز پنجشنبه دهم رجب ۱۳۸۵ هـ ق دختری ۱۳ ساله از اهالی ((آب روشن آستارا)) به اتفاق پدر و مادرش به قم آمدند در حالی که دختر در اثر مرضی دچار عارضه لالی شده بود و قوه گویایی خود را از دست داده بود و با مراجعه به اطباء هم معالجه نشده بود، در حالی که از دکت رها مایوس بودند به کنار قبر مطهر فاطمه معصومه علیها السلام پناهنده شدند. به مدت دو شب در کنار ضریح مبارک نشسته گاهی در حال گریه و گاهی با زبان بی زبانی مشغول راز و نیاز بود که یک مرتبه همه چراغهای حرم خاموش گردید. در همان حال دختر مذکور مورد عنایت بی منتهای حضرت قرار گرفت و صیحه عجیبی کشید که خدام و زائرین شنیدند. جمعیت هجوم آوردند تا مقداری از لباس او را به عنوان تبرک بگیرند. خدام دختر را به کشیک خانه بردند تا جمعیت متفرق شدند. دختر گفت: در همان وقت خاموشی چراغهای حرم، چنان روشنایی و نوری دیدم که در تمام عمرم مثل آن را ندیده بودم و حضرت را دیدم که فرمود: خوب شدی و دیگر می توانی سخن بگویی و حر بزنی؛ من فریاد زدم، دیدم زبانم باز شده است... (همان مدرک، ص ۴۹)

مبتلا به سل

حاج آقا مهدی صاحب مقبره اعلم السلطنه می گوید: مردی از دهات خلجستان قم دچار مرض سل می شود. به اقباء قم مراجع می کند ولی نتیجه ای نمی گیرد. به طهران می رود و مشغول معالجه می شود تا وقتی که تمام داراییش را خرج می کند اما به نتیجه ای نمی رسد، مایوس و تهیدسیت به وطن برمی گردد. در آنجا هم اهالی به او می گویند: تو که در اینجا چیزی نداری، مرضی هم که به آن مبتلا هستی مرضی است مسری، ماندن تو باعث گرفتاری سایر اهالی می شود، پس از اینجا برو.

به ناچار از وطن آواره و با دستی تهی و بدنی رنجور وارد قم می شود و در صحن جدید در ایوان یکی از مقبره های حرم مطهر در حالی که دل از همه جا بریده و دل به عنایات فاطمه معصومه علیها السلام بسته بود خوابش می برد، در اثر عنایات بی بی وقتی از خواب بیدار می شود هیچگونه اثری از بیماری در خود نمی بیند. (همان مدرک، ص ۵۱)

اداء دین و گشایش در زندگی

حاج آقا تقی کمالی، از خدام آستانه مقدسه می گوید: در سال ۱۳۰۲ هـ ش در آستانه مقدسه متحصن شده و پناهنده و به آن بانوی معظمه بودم و در یکی از حجرات صحن نو منزل داشتم، روزگرم به تلخی و سختی سپری می شد و کاملاً "تحت فشار بی پولی و نداری قرار گرفته بودم؛ زندگانی را با قرض از کیسه اطراف حرم می گذراندم تا اینکه یک روز بعد از ادای فریضه صبح خدمت بی بی مشرف شده و وضع خود را به عرض رساندم؛ در این حال دیدم کیسه پولی روی دامن افتاد؛ مدتی صبر کردم به خیال این که شاید این کیسه پول مال زوار

محترم باشد تا به صاحبش رد نمایم، دیدم خبری نشد فهمیدم که مرحمتی خانم است به حجره خود بگشتم وقتی کیسه را باز کردم مبلغ ۴ تومان در آن بود. ابتدا بدهی هایم را پرداختم و به مدت چهارده ماه خرج می کردم و تمام نمی شد تا آنکه روزی حضرت حجه الاسلام والمسلمین آقای حسین حرم پناهی تشریف آوردند و از وضع زندگی من جويا شدند من موضوع را اظهار نمودم در همان ایام به آن عطیه خاتمه داده شد. (بشاره المومنین، ص ۵۲، آشیخ قوام اسلامی)

شفای یکی از خدام حرم

این کرامت که به حد تواتر رسیده از این قرار است: که یکی از خدام آن حضرت بنام ((میرزا اسد الله)) به سبب ابتلای به مرضی انگشتان پایش سیاه شده بود؛ جراحان اتفاق نظر داشتند که باید پای او بریده شود تا مرض به بالاتر از آن سرایت نکند، قرار شد که فردای آن روز پای او را جراحی نمایند. میرزا اسد الله گفت: حال که چنین است امشب مرا ببرید حرم مطهر دختر موسی بن جعفر علیه السلام. او را به حرم بردند؛ شب هنگام خدام در حرم را بستند و او پای ضریح از درد پا می نالید تا نزدیک صبح، ناگهان خدام صدای میرزا را شنیدند که می گوید: در حرم را باز کنید حضرت مرا شفا داده، در را باز کردند دیدند او خوشحال و خندان است. او گفت: در عالم خواب دیدم خانمی مجلله آمد به نزد من و گفت چه می شود ترا؟ عرض کردم که این مرض مرا عاجز نموده و از خدای شفای دردم یا مرگ را می خواهم، آن مجلله گوشه مقنعه خود را دفعه بر روی پای من کشید و فرمود: شفا دادیم ترا. عرض کردم شما کیستید؟ فرمودند: مرا نمی شناسی؟! و حال آنکه نوکری مرا می کنی؛ من فاطمه دختر موسی بن جعفرم.

بعد از بیدار شدن، قدری پنبه در آنجا دیده بود آن را برداشته و به هر مریضی ذره ای از آن را می دادند و به محل درد می کشید، شفا پیدا می کرد. او می گوید: آن پنبه در خانه ما بود تا آن وقتی که سیلابی آمد و آن خانه را خراب کرد و آن پنبه از بین رفت و دیگر پیدا نشد. (انوار المشعشعین، ص ۲۱۶، حاج شیخ محمد علی قمی)

شفای چشم دختر ده ساله

آقای حیدری کاشانی (واعظ) نقل می کند که یکی از رفقای روحانی ایشان در محضر آیت الله بهاءالدینی ((دءم ظلله)) نقل می کرد: که روزی دیدیم بر روی مردمک چشم دختر ده ساله ما دانه کوچکی پیدا شده، وقتی به دکتر متخصص مراجعه کردیم؛ بعد از معاینه، ایشان اظهار نمودند که باید عمل شود ولی عمل خطر دارد. دختر، وقتی این را شنید بنا کرد ناراحتی کردن و اینکه من عمل نمی خواهم و می گفت: مرا به حرم حضرت معصومه علیها السلام ببرید. این را گفت و با سرعت به طرف حرم دوید، ما هم به دنبال او آمدیم تا رسید به حرم، شروع کرد به گریه کردن و خطاب به بی بی گفت: ((یا حضرت معصومه علیها السلام من عمل نمی خواهم)) و چشم خود را به ضریح حضرت می مالید و حال عجیبی داشت، ما هم از دیدن این منظره منقلب

شدیم، بعد از این حالت توسل، او را بغل کردم و دلداری دادم و به او گفتم: خوب خواهی شد، او را داخل صحن حرم مطهر بردم، ناگهان نگاهم به چشم او افتاد دیدم هیچ گونه اثری از آن دانه خطرناک وجود ندارد.

عطای مخارج میهمانی

آقای حیدری کاشانی می فرماید: روزی که ما در منزل چیزی برای پذیرایی نداشتیم عده ای از کسانی که در شهرستان محل تبعید ما (بیرجند) با ما آشنا بودند، به منزل ما آمدند، من متحیر بودم که چکنم؟ آمدم حرم و همان داخل صحن عرض کردم: ((بی بی جان)) خودتان وضع ما را می دانید، این را که گفتم در وسط حرم در حال حرکت بودم که صدای خانمی را - که مرا صدا می کرد - شنیدم، ایستادم، او مبلغی پول به من داد و گفت این مال شماست. من به حرکت خود ادامه دادم؛ مجدداً آن خانم مرا صدا زد و مبلغ دیگری پول به من داد و گفت: این هم مال شماست. اینجا بود که رو کردم به گنبد حضرت و عرض کردم: بی بی جان، بسیار متشکرم. برگشتم به خانه و با آن مبلغ وسایل پذیرایی لازم را فراهم نمودم. خانم ما (که از بی پولی ما مطلع بود) گفت: را از کجا تهیه کردی؟ گفتم: فاطمه معصومه علیها السلام عنایت فرمود.

حضرت رضا علیه السلام مریض را به حرم خواهر می فرستد

آقای حیدری کاشانی می گوید: بعد از یک دهه سخنرانی در مسجد گوهرشاد، خانمی پیش من آمد و گفت: پسر جوان مریضی داشتم که شبی حضرت رضا علیه السلام را در خواب دیدم، حضرت فرمود: یکی از دو مریضی جوانت را شفا دادم، مریضی دوم (او را خواهرم در قم شفا خواهد داد) به نزد خواهرم در قم برو. حال که شما عازم قم هستید این شصت تومان را داخل ضریح حضرت بینداز؛ من چند روز دیگر به قم خواهم آمد. من به او گفتم: شما موقع آمدنتان به مشهد به قم نرفتید؟ گفت: نه. گفتم: این فرمایش حضرت گلایه ای بوده از شما که چرا در طول راه مسافرت به مشهد به زیارت خواهر ایشان نرفته اید؟ (کرامات نقل شده از آقای حیدری کاشانی ضبط صوتی و تصویری و در واحد سمعی، بصری آستانه مقدسه موجود است.)

نزول رحمت الهی

بار دیگر شبانگاهان دست فیاض الهی از آستین کریمه اهل بیت به درآمد و چراغی به روشنی خورشید ولایت فراروی عاشقان دلسوخته بر افروخت. سخن از گفته های دور نمی باشد بلکه حقیقی است محقق در جمعه شب ۲۳/۲/۷۳ آری بار دیگر در آن شب شاهد گشوده شدن خزائن غیب گشتیم و نزول رحمت الهی: آن که مورد عنایت قرار گرفت مسافری بود از راه دور، دختری چهارده ساله از اهالی ((شوط)) ماکو، از شهرهای آذربایجان که خود با ما چنین سخن می گوید: رقیه امان الله پور هستم از اهالی ((شوط)) ماکو، چه ار ماه پیش بر اثر یک نوع سرماخوردگی از هر دو پا فلج شدم؛ خانواده ام مرا به بیمارستانهای مختلف در شهرهای ماکو، خوی و تبریز بردند، ولی همه پزشکان پس از عکسبرداری و انجام آزمایش مکرر، از درمانم عاجز شدند و من

دیگر نمی توانستم پاهایم را حرکت دهم تا این که چهارشنبه شب (۲۱/۲/۷۳) در عالم رویا دیدم که خانمی سفید پوش سوار بر اسبی سفید به طرف من آمدند و فرمودند: ((چرا از همان ابتدای بیماری پیش من نیامدی تا شفایت دهم؟)) با اضطراب از خواب پریدم و جریان خواب را با عمو و عمه ام در میان گذاشتم و آنها نیز بلافاصله مقدمات سفر به قم را فراهم آوردند. لذا روز جمعه (۲۳/۲/۷۳) ساعت ۳۰/۷ دقیقه بعد از ظهر به حرم مطهر مشرف شدیم. پس از نماز، مشغول خواندن زیارتنامه شدم که ناگهان صدای همان خانمی که در خواب دیده بودم به گوشم رسید که فرمود: ((بلند شو، راه برو، که شفایت دادم)). من ابتدا توجهی نکردم و باز مجدداً همان صدا با همان الفاظ تکرار شد؛ این بار به خود حزکتی دادم و مشاهده کردم که قادر به حرکت می باشم و مورد لطف آن بی بی دو عالم قرار گرفته ام. (این کرامت از زبان فرد شفا یافته با صدا و تصویر توسط سمعی و بصری آستانه مقدسه ضبط شده است.)

نسیم رحمت

خواهر پروین محمدی اهل باختران در سال سوم دبیرستان مبتلا به تشنج اعصاب شدند و پس از بی اثر بودن معالجات مکرر و ناامیدی از همه جا همراه خانواده عازم مشهد مقدس می شوند به امید شفا از امام رضا علیه السلام.

اکنون مادر ایشان این کرامت را اینگونه بیان می فرمایند: وقتی به قم رسیدیم با خود گفتم خوبست اول به زیارت خواهر امام رضا(ع) برویم اگر جواب نداد به مشهد می رویم؛ ساعت ۲ بعد از نیمه شب بود که به قم رسیدیم؛ ساعت ۹ صبح به حرم مشرف شدیم و دختر را که به سختی خوابش می برد و در اثر تشنج اعصاب دچار مشکلاتی می شد با حال توجه و توسل به حضرت معصومه(س)، به نزدیک ضریح بردم و براحتی خوابید. پس از مدتی که نماز ظهر و عصر گذشت بوی عطر عجیبی حرم را گرفت و دیدم دست راست دخترم سه مرتبه به صورتش کشیده شد و رنگ او برافروخته شد و گوشه چادر او را که به ضریح بسته بودم باز شد؛ در همین حال دخترم به راحتی از خواب بیدار شد و گفت مادر کجاییم؟

گفتم: حرم حضرت معصومه(س). گفت: مادر گرسنه ام!! من که ماهها بود حسرت شنیدن این کلمه را از او داشتم، گفتم: برویم بیرون حرم؛ با هم داخل صحن حرم شدیم از او پرسیدم: احساس ناراحتی نمی کنی؟ گفت: نه، الحمد لله خوب هستم. و من احساس کردم که حالت او طبیعی شده است و از حضرت معصومه تشکر می نمایم). این کرامت روز پنجشنبه ۲/۴/۷۳ هـ.ش واقع شده که ضبط صوتی، تصویری گفتگوی یاد شده در واحد سمعی، بصری آستانه موجود است.)

شربت شفا بخش

روز چهاردهم شعبان برابر با ۲۶ دیماه ۱۳۷۳ هـ.ش و در آستانه عید بزرگ نیمه شعبان بارگاه ملکوتی کریمه اهل بیت علیهم السلام پذیرای میهمانی است که از راه دور آمده، او همسایه برادر است که به دعوت خواهر او به

امید شفا به این بارگاه رو آورده است، او امیر محمد کوهی ساکن مشهد و کارمند سابق اداره امور اقتصادی و دارایی آن شهر است که داستان خود را چنین بیان می کند:

سه سال بود که به بیماری فلج مبتلی بودم و قادر به حرکت نبودم و با ویلچر حرکت می کردم؛ پیش اطباء متخصص مشهد و تهران رفتم و مراحل مختلف درمان را (از عکس و آزمایش و سی تی اسکن و غیره) گذراندم و بارها در بیمارستان بستری شدم و در مجالس دعا و توسل در حرم مطهر حضرت رضا علیه السلام به قصد شفا شرکت کردم ولی عنایتی نشد در همین اواخر به خاطر ناراحتی زیاد ((خود و خانواده ام)) به حرم مشرف شدم و با سوز دل عرض کردم: آقا! شما غیر مسلمانان را محروم نمی کنید پس چرا به من شیعه توجه نمی فرمایید؟! آقا یا جوابم را بده یا می روم قم و به خواهرتان شکایت می کنم و او را واسطه قرار می دهم؛ آنگاه خطاب به حضرت معصومه علیها السلام عرض کردم: من که همسایه برادر شما هستم و فردی عاقله مندم و در عمر خود خیانتی نکردم و در حد توان درستکار بودم چرا ایشان مرا شفا نمی دهند؟

بعد از این توسل و عرض گلایه در عالم خواب خانمی را دیدم به من فرمود: شما باید به قم بیایی تا شفایت دهم.

عرض کردم شما که به خانه ما آمدی و میهمان ما هستی همینجا شفایم بده؛ من پولی ندارم که به قم بیایم. فرمود: شما باید به قم بیایی.

من خوابم را به عیال و فرزندانم نقل کردم، پس از مدتی پسر من گفت: پدر! ما که همه دارایی خود را در راه معالجه شما خرج کردیم، من مبلغی - را از فروختن چند جعبه نوشابه ای که در خانه داشتیم - تهیه نمودم؛ این را خرج سفر کنید و به قم بروید، امیدوارم که شفا پیدا کنید.

من راهی قم شدم، پس از رسیدن به قم وضو گرفتم و وارد حرم شدم؛ از دو نفر تقاضا کردم زیر بغلهای مرا گرفته و کنار ضریح ببرند؛ مرا کنار ضریح بردند (خسته بودم و ناتوان) بعد از زیارت و التجاء بسیار همان کنار ضریح پتوی خود را به سر کشیده، خوابم برد.

در عالم خواب خانمی را دیدم با چادر مشکی و روبندی سبز رنگ به من فرمود: پسر من خوش آمدی، اکنون شفا یافتی برخیز، تو هیچ بیماری نداری. عرض کردم: من بیمار و زمین گیرم. ایشان پیاله گلی پر از چای را به دست من داد و فرمود: بخور.

من چای را خوردم؛ ناگهان از خواب بیدار شدم دیدم می توانم روی پا بایستم، از جا برخاستم و خود را به ضریح مقدس رساندم و بالاخره در این روز، عیدی خود را از ((بی بی)) گرفتم. (این کرامت ضبط صوتی و تصویری شده و در سمعی، بصری آستانه موجود است.) برگرفته شده از کتاب فروغی از کوثر ص ۵۰ - ۷۶